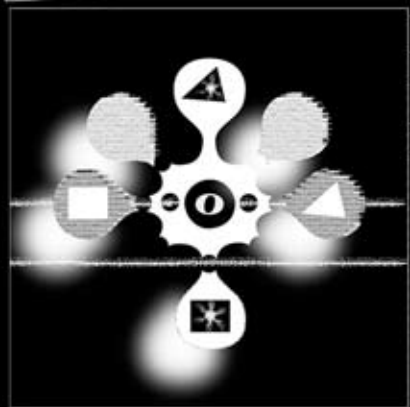




طرح: علی مغزوری، نگاه تازه



طرح: علی مغزوری، نگاه تازه



طرح: علی مغزوری، نگاه تازه

داستان کوتاه

برآمدی بر

لطفاً لایق
T_layegh@yahoo.com

اندک شمار نیستند افرادی که هنوز داستان کوتاه را با وجود حضوری پایدار در سالهای پیاپی و روندی پویا و مداوم در تکامل، نوعی تفتن ادبی به شمار می‌آورند و کوتاهی نوشته را دلیل بر سهولت نگارش می‌دانند. خصلت جهندگی ادبیات و انعطاف پذیری آن اتکا بر پذیر است و چشم پوشی از سیر تکامل و فرایند تبدیل گونه‌های نوشتاری در گذر زمان، با انباشتنی تجربه‌ها و فرونی یافتن نویسندگان این عرصه‌ها خطایی است بس سهواتگاران. گونه ادبی «داستان کوتاه» که نخستین بار در دهه‌های پایانی سده‌ی نوزدهم، به صورت گونه‌ای مستقل شناسانده گردید، از همان ابتدا با ساختاری مشخص یا صدق بر حکم ارسطو مبنی بر ضرورت وجود آغاز، میانه و پایان، راه خویش را با مفهوم فشرده‌گی به پاری یک کانون درون مایه‌ای ثابت و انباشت توازینهای ساختاری در پیش گرفت.

داستان کوتاه (Short story) روایت به نسبت کوتاه خلاقه‌ای است که بیشتر سر و کارش با گروهی محدود از شخصیت‌هاست که در عمل منفردی شرکت دارند و با پاری جستن از وحدت تاثیر، بیشتر بر آفرینش حال و هوا تمرکز می‌یابد تا داستان گوئی. کانون داستان کوتاه به نوعی معنای درونی یک رخداد سرتوشت‌ساز است. بر خلاف قصه که پیرنگ درست و حسابی و عناصر روانشناختی و حقیقت مانند در آن وجود ندارد، داستان کوتاه بیشتر دارای پیرنگ حقیقی و در بر دارنده‌ی بخشهای روانشناختی می‌باشد. زیرا که زاده‌ی روزگاری است که انسان هویت خود را باز شناخت. در آن، از رویداد صحبت می‌گردد، بدان معنا که دارای یک واقعه مرکزی یا ضمنی است که حوادث و وقایع دیگری برای تکمیل و مستدل جلوه دادن آن آورده می‌شود. گوئی واقعه در این منظومه، خورشیدی است و حوادث سیاره‌های گردان در پیرامون آن. اما با وجود این تعاریف و دیگر تعاریف گونه‌گون، ارائه‌ی تعریف دقیق و مشخص به دلیل اختلاف اندیشه‌ها و گستردگی دامنه‌ی موضوعی و پردازش نویسندگان بسیار که درین وادی گام زهاند دشوار و نامطلق است و تشبیه داستان کوتاه به ابری با طبیعت نامعین و نامحدود به گفته‌ی «اچ‌دی‌بیتس» مناسب به نظر می‌رسد اما می‌توان گفت که با وجود تنوع در تعاریف، تاکید همگان بر یک عنصر مشترک است: در مقایسه با رمان، از جهندگی و انعطاف پذیری بیشتر، هم در انتخاب موضوع و هم در انتخاب زبان و شخصیت‌ها برخوردار است. داستان کوتاه، گسترش محدود و حساب شده‌ای است که بر جنبه‌ی مجرد و منفردی از بخشها و عناصر رمان متمرکز می‌گردد و در حقیقت این جنبه‌ی جدا شده از زمان است که به خودی خود استقلال می‌یابد. داستان کوتاه چون یک ساز و رمان مانند یک سمفونی است. به گفته‌ی «لایبویوتس» کار گزینش رمان با داستان کوتاه متفاوت است زیرا وظیفه‌ی روایی رمان شاخ و برگ دادن و برقراری جریان از احساس وحدت میان خواننده و شخصیت داستان می‌باشد حال آنکه وظیفه‌ی روایی داستان کوتاه محدود کردن و حفظ خصلت درونی فشرده‌گی و ایجاز معنایی و ساختاری و پرشی از یک زندگی یا جریان سیال تعریف شده است.

رودخانه‌ی داستان کوتاه، از ابتدای سرچشمه تا اکنون که پرتلاطم و پرشتاب در تکاپو است، از جویبار نویسندگان، هر یک به گونه‌ای با شیوهای شخصی و ویژه خود پر بارتر گشته. «گو گول» با واقع گرایی و پرداختن به طبقات محروم و تحقیر شده و تنگ دست اجتماع؛ «ادگار پو» با عناصر وحشت و اضطراب و آثاری برخوردار از کیفیت اسرارآمیز و مایه‌جویایی نیرومند؛ «مویاسان» با اشاعه‌ی داستانهای حادثه پردازانه و موضوع قرار دادن مردم عادی و طبقه‌های متوسط اجتماع و کارمندان شهرستانی؛ «چخوف» با بنا نهادن آثارش بر اساس تجربه و عینیت و برشهای کوتاه از زندگی با کمترین پیچیدگی در پیرنگ؛ «جویس» با ارائه روشی نوین در کشاکش داستان به نقطه‌ای خاص و سپس آشکار سازی معنای کل داستان در آن نقطه و نامگذاری روش وی به نام «تجلی» (Epiphany) و همچنین بکارگیری شیوه‌ی جریان سیلان ذهن؛ «کافکا» با سوق دادن داستان به قلمرو خیال و رویا و گسترش نمادگرایی؛ «همینگوی» با سادگی عمده ساختمان جمله‌ها و نثر گفتاری بی هیچ ابهام و موضع گیری و... ترکیب بندی رمان، نتیجه‌ی درهم تافتگی صنعتی ماشینی است و سر برون آورده از روستاهای تکوین یافته بدون شبکه‌ی پیچیده روابط و مناسبات فرهنگی و اقتصادی یک جامعه صنعتی. اما داستان کوتاه چطور؟ یافتن دلیل و برهانی منطقی و مستدل، برای آغاز این گونه‌ی ادبی در برهه‌ی ویژه زمانی (انتهای قرن نوزدهم) دشوار و مستلزم بررسی‌های دقیق و روشکافانه‌ی تاریخی و اجتماعی و نیز ادبی است، حتی با اعتقاد به روند منطقی سیر ادبی رمانس به رمان و

آقای میم

مازیار فروهر

ginda_mehr@yahoo.com

آقای میم آدم مشکل داری ست.

او کارمند پایه چندم دادگستری ست و باید هر روز به پای هزاران برگ مهر "کبی برابر اصل است" را بزند.

نه زن دارد، نه جای درست و حسابی برای رفت و آمد با خانم های خیابانی و حتی بیشتر اوقات تنها پولش را.

پس ترجیح می دهد رمانهای صحنه دار بخواند.

کتاب امنیت بیشتری دارد چون مامور انتظامی یک هو سرش را نمی اندازد پایین بیاید تو و برونده ی پاک آقای میمرا خندش دار کند.

تفریح دیگر آقای میم تلسکوپ است.

البته او هیچ از نجوم نمی فهمد اما روبروی خانه ی عمه خانم که هم صاحبخانه ی آقای میم است و هم تکبر و منکر، زنی زندگی می کند که مشکلات آقای میم را ندارد و در خانه اش بروی همه ی میهمانان باز است.

آقای میم در کتابها خوانده که با داشتن تصویر ذهنی می توان به هدف نزدیک شد.

او هر روز در رویاهای خود با یک دوشیزه خاک برسری می کند.

آقای میم نمی داند در کشورش روزانه چند میلیون نفر با کبی نمودن لذت، روزگار می گذرانند.

عمه خانم هم بعد از خوردن سهمیه ی سوپ و تمام شدن لق لق دندانهایش، می گوید:

"تو کبی پدر خنا بیامزتی میم جون"



طراح: علی مفیدی، نگاه تازه

حکایت و قصه‌های سنتی به داستان کوتاه، اما به نحوی نمی‌توان آن را از سیر زندگی مدرن و پیشرفت زندگی ماشینی دور دانست. شاید به عنوان ایده‌ای بتوان چنان مطرح نمود که در عصری که زمان رکنی اساسی را در زندگی افراد اجتماع تشکیل می‌دهد، تقاضا یا پذیرش به نسبت همگانی داستانها و روایت‌هایی کوتاه بجای رمانهای پرتفصیل چند صفحه‌ای، انتخاب سوزناهی نزدیک به زندگیهای تقریباً هم سطح کبی برداری شده از یک شیوهی متوسط و بیانیین مدرن و ماشینی با برشهای منظم زمانی برای کار/ فراغت یا حتی شاید افزایش شمار رویدادهای شخصی هر فرد بدون قهرمان بازیهای کلاسیک و اسطوره‌سازی برای ماجراهای فراتر از روزمرگی‌های عامیانه با رویدادهای جذاب برای داستان سرایی طولانی، نباید چندان غیرمنطقی به نظر برسد. همچنانکه این نوع داستانی از پرمطرفنارترین و پرخواننده‌ترین شاخه های ادبیات به شمار می‌آید با عملکردی که به گفته‌ی «داگاریو» چنان باید زیر نفوذ آن اثر قرار گیرد که اثرات دیگر را تحت شعاع خود گذارد و این اثر را تنها داستانی می‌تواند داشته باشد که در یک نشست، تمام آن را بتوان خواند:

با تخمین گنجایش پیمانه‌ی داستان کوتاه با دست کم ۲۵۰۰ واژه و نهایت تا ۱۵ هزار واژه. تکوین این نوع نگارش ادبی در ایران نیز قابل پیگیری و بررسی می‌باشد. زیرا اکنون چون دیگر کشورها، ایران نویسندگان خوش قلم بسیاری را در این وادی در خود پرورده و می‌پروراند و تعداد کتابهای چاپ شده با این سبک به طور فزاینده‌ی رو به پیش است. ریشه‌ی شکل گیری این ادبیات نوین را می‌توان پیش از انقلاب مشروطه جستجو نمود. آن هنگام که آرزوی نوسازی و رهایی از سنت، اراده‌ی انقلاب مدرن و جنگ با کهنگی پدید آمده، تکاپو و جدال روشنگری و جایگاه یابی فردیت در میان مردم رشد یافته، در حوزه‌ی ادبیات نیز پیش نمونه‌ی رمان با اثر «سیاحت نامه‌ی ابراهیم بیگ» که با پتانسیلهای پنهان درونش توانست منشا درونمایه‌های بسیاری آثار پس از خود گردد، شکل گرفت. هر چند پس از مشروطه، استبدادی شبیه به پیشین حتی در زبان به گونه‌ای دیگر برقرار شد اما جریان شکاف و واگشایی درون ساختار سنگین زبان و بر از تعارفات و تملق و عربی گوئیهای غلیظ اقراط گرایانه ادامه یافت. آغاز داستان کوتاه نویسی با «یکی بود یکی نبود» جمالزاده با داستانهایی مابین حکایت‌های سنتی و داستان کوتاه و پس از آن داستانهایی «هدایت» پیشگام داستان نویسی نوین بود. بسیار گفته و نوشته شده که افرادی چون هدایت و جمالزاده و دیگر پیشگامان، با گرته برداری صرف و کبی کردن عناصر وارداتی از غرب این نگاره‌ی ادبی را در ایران بنیان نهادند اما بسیار بی انصافانه خواهد بود که منکر زمینه‌های مهبای زبان فارسی در پذیرش و پرورش اصول وارده باشند. درست است که آشنایی با فرم و عناصر داستان کوتاه از راه غرب، آموزگار فردی چون هدایت، پرچمدار داستان نویسی نو ایران، بوده اما نمی‌توان از پتانسیل و استعدادهای ناشکوفای ادبیات فارسی، سرسری و سهل انگارانه گذشت. این گونه می‌توان عنوان کرد که تا هنگامی که بستر یک زبان سرشار از ساختارهای زبانی، آرایه‌های تیرومند کلامی و زمینه‌های بارور نباشد، چگونه ممکن است با ورود دستور و شیوه‌های بیگانه، اجزای درست و مناسبی با شیوه‌ی بیانی نوین پدید آید؟

زبان فارسی در طی مسیر تکامل خود، دوباره مسیرهای کلامی استوار خود را صاحب شده و نتیجه‌گیریهای دیالکتیک را تجربه نموده و بسیاری رویدادهای دیگر در آن رخ داده تا شاهد نگارش داستانهایی پربرای از نویسندگانی چون هدایت، بزرگ علوی، چوبک، گلشیری، آل احمد و بسیاری دیگر از نویسندگانی باشیم که همچنان با کشف لایه‌های پنهان زبانی و متنی و درک پیوندهای ظریف ارتباط دهنده‌ی پدیده‌های عینی و ذهنی، روایت‌های گونه‌گونی را از جهان پیرامون در پیاله‌ی داستان کوتاه پروراند و بر کاغذ مین‌می‌نمایند.

منابعی که از آنها بهره جسته‌ام:

- ادبیات داستانی: جمال میرصادقی.

- داستان کوتاه: یان رید. ترجمه: فرزانه طاهری.

- ارواح شهرزاد: شهریار مندنی‌پور.

- واژه‌نامه‌ی هنر داستان‌نویسی: جمال میرصادقی، میمنت میرصادقی.

طلوع چهار فصل

یاسر مالی سزواری

در دخمه‌ی تاریک
پشت دار نشستام:

چهار فیروزهای...

- چهار فیروزهای به میمنت بهار
دو یشمی...- دو یشمی به یاد تابستان
سه حنایی...- سه حنایی به خاطر پاییز
یک کیود...

- یک کیود به پیش‌گاه زمستان

ای ره‌گذر همیشه کوچمهای تار و بود
ای شکوفان چهار فصل

طرح بی‌زوال تو را

در گوشه‌ی تمام گلیم‌ها و گیها

خواهم بافت

و ریشه‌ی حاشیه‌ی قالی‌ها را

به سبک گیسوان تو

گره خواهم زد

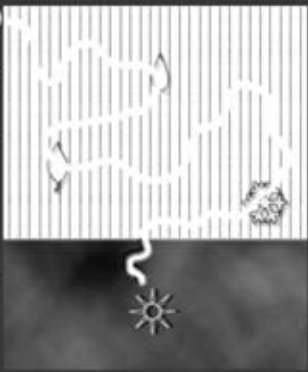
□ طلوع کن

دار قالی و من چشم به راهیم

لطفا

پیش از موربانه و سل

طلوع کن



طرح: علی مفردی، نگاه تازه

غزلم از خود من مست تر است

آرش ایرانی

ساعت پنج به وقت دل من روز است
این خدا بود که در گوشه‌ای از عرش نشست
و قلمموی خودش را به شرباش زد... تا
طرح چشمان تو بر بوم جهان آذین بست
بعد یک لکه‌ی کوچک که چکید از دستش
آمد و روی همان جا که لب پایین هست -

بوم را رنگ زد و... بغض خدا هم توی -
ناودان لب بالایی تو ریخت... شکست!

این چنین خلق شدی باشک، شمع، شور، شراب!
شادی و غم، به هم آمیخته بی هیچ گسست
تا من این گوشه‌ی دنیا بنشینم رو به

کاغذی خیس تر از خیس، مدادی در دست -
هی تو را رقص کنم تا بنویسم: «پرواز...»

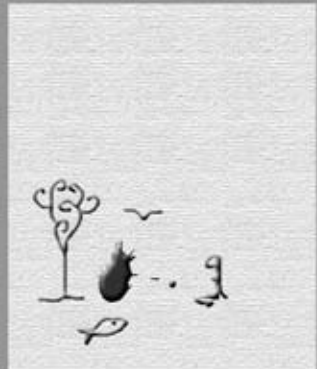
هی تو را گریه کنم تا بنویسم: «... بن بست»!

دست در گردن هم: مصرع اول، دوم...
ره‌گذاران خیابان غزل، مستامست

واژه‌ها رقص کنان داد زدند: ای مردم!
یک به یک عشق بنوشید که گیلان پر است

و تو گیلان غزل را به لب بردی... تو!
توی مومن!... توی دیوانه!... توی باده‌پرست

□ من و بی‌بوسه‌گی‌ام... شعر من و لب‌هایت
... و چنین شد غزلم از خود من مست تر است



طرح: علی مفردی، نگاه تازه

درویش

مهتا شفق

پیش کش به روان پاک استاد سید خلیل عالی نژاد،
درویشی که هر زخمه‌اش به ساز مرهمی بود بر زخمه‌های
دل انسان

درویش، غرق در خویش تنبور می‌نوازد

صحرا، سفر، جنون، ماه، ماهور می‌نوازد

با هر فرود دستی جان می‌دهد به هستی

تنبور می‌نوازد یا صور می‌نوازد؟

این پنجه نیست دیگر، عشق است و بیش‌ترتر

برپا شده است محشر، در صور می‌نوازد

شطحی عظیم باری، از ساز اوست جاری

از خویش گشته عاری، منصور می‌نوازد

هو حق کشید درویش، یعنی چه دید درویش؟

او را شنید درخویش، بر طبلور می‌نوازد

رعد است و برق و باران، از آسمان نه، از جان

درویش، غرق در خویش تنبور می‌نوازد



طرح: علی مفردی، نگاه تازه